

اردیبهشت اودلاجان

شماره ۲. چهارشنبه، ۲۵ دی ۱۳۹۸ خورشیدی، رایگان

خانه اردیبهشت اودلاجان

سلام - محله

اگر از ده معمار و شهرساز بیرسیم تعریف محله چیست، حتما ده پاسخ متفاوت می‌شنویم. حتی، گاه، تفاوت در حد اختلاف نظر اساسی است. در نظر برخی متفکران، محله مکان سکونت و استقرار حرفه‌مندان شاخه خاصی از تولید و خدمات است. مثال هم می‌زنند، مثلا محله مسگرها، کوچه اطبا و غیره. برخی معتقدند که محله مکان زندگی و تجمع افرادی از یک شهر است. مثل محله بهبهانی‌ها، محله دهدشتی و غیره. دیگرانی هستند که محله را به اعتبار اتفاق خاصی که در آن می‌افتد می‌شناسند، مثل محله بازار یا محله اودلاجان. کسانی هم هستند که محله را مکان سکونت و استقرار تعدادی شهروند بر گرد فرد و شخصیتی مهم می‌دانند، مثل محله امیرخیزی یا محله شیخ حسین کاشی. البته بسیاری از محله‌ها هم به اعتبار مکانی خاص یا مقدس هویت پیدا می‌کنند، مثل محله امامزاده ابراهیم یا محله اهراب.

این که محله چگونه شکل می‌گیرد و حد و مرز کجاست، یک وجه از مساله است. سوال مهم دیگر آن است که محله از چه اقشار و گروه‌هایی تشکیل می‌شود. برخی معتقدند محله ترکیب طبقاتی مشخصی دارد، مثلا محله اعیان و اشراف است. برخی دیگر معتقدند در محله افراد از طبقات مختلف زندگی می‌کنند هم غنی دارد هم فقیر؛ و به خاطر این تنوع طبقاتی است که شهر پایدار می‌ماند چون اغنیا هوای فقرا را دارند و از حاد شدن تضاد طبقاتی در جامعه جلوگیری می‌شود. ملاحظه می‌شود که نظر و باور در خصوص تعریف و ویژگی‌های یک محله بسیار متنوع و گاه متضاد است. اما، با هر نگرش و تعریفی، می‌توان صفاتی عام برای یک محله را برشمرد. صفاتی همه‌شمول، که اگر نباشند محله هم نیست.

مثلا، در محله، مردم، عموما همدیگر را می‌شناسند. باهم سلام و علیک دارند، در عزا و عروسی‌های هم‌دیگر شرکت می‌کنند. اگر، حتی، سلام و علیک هم نداشته‌باشند، باز، به معنای عدم آشنایی نیست. این آشنایی، یک مزیت مهم و اساسی دارد و آن اینکه امنیت در محله برقرار است. مثل معروفی است که می‌گوید «هیچ‌وقت دنبال دزد در میان اهالی محله خودت نگرد». ادبیات ما پر است از شواهدی که نشان می‌دهد اهل محل از هم نمی‌دزدند.

اما، محله یک صفت عمده دیگر هم دارد. تمام نیازهای روزمره خانواده‌ها، باید، در محله مرتفع شود. از نان و قند و چای، تا خیاطی و پینه‌دوزی، در محل باید یافت شود. هم باید مسجد برای مراسم داشته باشد، هم مدرسه برای بچه‌ها. حمام و غسل‌خانه هم جزو ضرورات محله است. اهالی نباید برای خرید گوشت و آذوقه به بیرون محله نیاز پیدا کنند. محله مکانی است برای آشنایی و هم‌نوایی. محله است که تولید فرهنگ می‌کند. محله هویت دارد. محله نشانه دارد. محله گنگ نیست. البته، محله غریب‌دوست هم نیست!

تهران زیبا است!

بی‌انصافی است اگر از تهران، فقط، دود و ترافیک و شلوغی را به یاد آوریم. بی‌انصافی است اگر این شهر بالقوه بسیار زیبا را، مرتب، پیش آشنا و غریبه، خوار کنیم. تهران شهری است که امکانات بسیار زیبا و غنی دارد. در این شهر، با نیم‌ساعت رانندگی در خلوت صبحگاهی، از



مرکز شهر می‌توان به دامنه‌های کوهستان البرز رسید. با همان زمان می‌توان به دشت کویر ورامین رسید. کجا چنین تنوعی را می‌توان در یک شهر سراغ گرفت. تهران، حداقل بصورت بالقوه، تمام الزامات یک شهر زیبا و زیستنی را دارد. آن چه که ندارد، متأسفانه، حس تعلق مکان ما به آن و ارج‌گذاری آن است. این امر، شاید در بین مدیران و برنامه‌ریزان هم باشد. تا شهر را دوست نداشته‌باشیم، نمی‌توانیم از آن لذت ببریم و بر زیبایی‌هایش بیفزاییم.

امروز قدم‌زدن در خیابان‌ها و فضاهای تهران، حتما، می‌تواند لذت‌بخش باشد. به‌ویژه اگر بعد از نم بارانی پاییزی یا بهاری باشد. سنگفرش‌های مرکز تاریخی شهر در این مواقع بسیار زیبا می‌نمایند. در ساعت‌ها و روزهایی که شهر نظیف و پاکیزه است، باران الهی زیبایی را هم به آن می‌افزاید و مکان را برای قدم‌زدن و لذت‌بردن مهیا می‌کند. امروز، وظیفه همه معماران، شهرسازان، مدیران و برنامه‌ریزان شهری آن است که شهر را برای قدم‌زدن و پرسه‌زنی آماده کنند. باید به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کرد که شهر در تمام ساعات روز زنده و پویا باشد، نه شب‌مرگی داشته‌باشد نه سکوت و سکون روزانه. البته که وظیفه سختی است و به سهولت امکان تحقق ندارد، ولی، گام اول آن است که این نیاز را بپذیریم و تلاش کنیم.

کشاورزی در شهر!

بیست و چند سال پیش، شهردار یکی از کشورهای آمریکای جنوبی، با برنامه‌ای اندیشیده‌شده، به اهالی شهر اعلام کرد هرکس در بالکن خانه، پشت بام، حیاط یا هرکجا که فضای آزاد دارد، می‌تواند از شهرداری



باغچه‌های با خاک غنی‌شده بگیرد. نکته مهم در این کار، این بود که این باغچه‌ها، که به‌صورت قطعه‌هایی آماده در جعبه‌های مسطح چوبی بودند، باغچه گل و تزئینی نبودند، باغچه سبزی و صیفی بودند. چنین تبلیغ می‌شد که شما در خانه خود، سبزی و صیفی پاک و ارگانیک مصرف می‌کنید. هم فضای سبز دارید، هم نیاز خودتان به گوجه، خیار، فلفل، سبزی و نخود را خودتان به عمل می‌آورید.

آن سال، یک و نیم میلیون مترمربع باغچه در خانه‌های مردم شکل گرفت. شهردار، در همایش جهانی محیط زیست، اعلام کرد توانسته بیش از یک و نیم میلیون مترمربع فضای سبز در شهر درست کند که هزینه نگهداری برای شهر ندارد، مردم سبزی و صیفی ارگانیک می‌خورند و فضای خانه‌ها لطیف‌تر و قابل زیست‌تر شده‌است. این همان کشاورزی در شهر است. امروز از هانوی تا یوکراسیا، از لندن تا تورنتو، کشاورزی در شهر باب شده‌است. در پشت‌بام‌های مجتمع‌های مسکونی ایالت سردسیر کبک کانادا با نور لامپ فلورسنت و خاک غنی‌شده، کاهو به صورت انبوه تولید می‌شود. آبی که این کاهوها مصرف می‌کنند، یک هشتم مصرف آب کاهو در مزرعه است. ما در خانه‌ها و محله خود جا برای باغچه سبزی و صیفی نداریم؟

آقای هالو!

«آقای هالو» (۱۳۴۹) فیلمی از داریوش مهرجویی، بهترین مثال در خصوص اقدامات برنامه‌ریزی‌شده در سال‌های چهل خورشیدی و هجوم روستائیان به شهرها است که دست‌مایه مضمونی بسیاری از فیلم‌ها شد. در این فیلم، مردی روستایی در پی یافتن همسر به تهران می‌آید و با زنی روسپی در شهر آشنا می‌شود، بی‌باور به آن که او روسپی است. زن بنا به رسم خود در پی اغوای اوست و مرد روستایی به این گمان که زن شیفته اوست، دل‌سپرده به اغوا و ناآشنا به شهر و هنجارهای آن و بنا بر ارزش‌های جهان کوچک خود، زن را دختر صاحب کافه‌ای در کوهپایه تهران می‌پندارد و در پی خواستگاری زن از اوست. تلاش صاحب کافه برای تفهیم نقش زن به مرد روستایی ره به جایی نمی‌برد. فریبندگی روابط شهری چنان قدرتمند است که جهان کوچک مرد روستایی قادر به درک ناهنجاری‌ها و بی‌اخلاقی‌های آن نیست. سادگی و

ترنم زندگی

نامش را می‌پرسم. می‌گوید: ترنم. چه زیبا. ترنم. می‌پرسم مدرسه می‌روی؟ می‌گوید نه! کودکی زیبا و شاداب با اسمی زیبا، آمده‌است در کارگاه نقاشی به مناسبت سالگرد شهادت امیرکبیر، نقاشی بکشد. قرار بر این بوده که نقاشی بچه‌ها مربوط به امیرکبیر باشد. ولی چه باک اگر نقاشی ترنم از قبا و کلاه و ریش امیرکبیر نباشد. ترنم، با نگاه صاف و روشن خود، زندگی را نقاشی کرده. توضیح می‌دهد: این درخت است، این چمن. این زمین است، این خورشید. توضیحش را قطع می‌کنم: خورشید خانم چقدر خندان است! ترنم هم می‌خندد. و ادامه می‌دهد: این هم خانه است! وای چه خانه‌ای! می‌پرسم خانه‌ات چندطبقه است؟ می‌شمارد یک، دو، سه... ولی حواس من به خورشید خانم است که هنوز می‌خندد. خورشید خانم زیبا و خندان، حاصل ذهن روشن و پاک کودکی پر امید که نامش ترنم است و آرزویش ترنم زندگی.



چرا افتخار؟

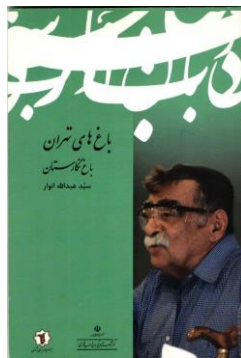
در چند دهه گذشته، شهرها فشارهای اجتماعی و اقتصادی نیرومندی را تحمل کرده‌اند که عموماً موثر بر محیط شهری بوده‌اند. بسیاری از مراکز شهری تاریخی داغان شدند، و تعدادی نیز دچار مرگ ناشی از غفلت و رهاشدگی شدند. این فشارها این پرسش را پیش آوردند که بازآفرینی



مراکز شهری چه تاثیر و تغییری در شهرهای تاریخی به وجود می‌آورد. مراکز شهری، عموماً، هسته اصلی شهر هستند. معمولاً تعدادی عمارت تاریخی و محوطه‌های میراثی دارند. برخی اوقات، این مراکز به مثابه نقطه فرهنگی عمل می‌کنند و ممکن است خوشه و مجموعه‌ای از عمارت‌ها نباشند. این‌ها بستگی دارد به تاریخ آن شهر و توجهی که مردم به آن دارند. مراکز شهری، عموماً در محله‌های پرتراکم با کاربری‌های مختلط مسکونی، اقتصادی و فرهنگی هستند. هویت شهر را می‌سازند و معمولاً یادمان‌هایی دارند که خاطره جمعی مردم آن شهر هستند. عمارت‌های این مراکز، غالباً، دارای ارزش‌های معماری و تاریخی هستند. این مراکز تاثیر مستقیم بر صنعت گردشگری دارند و به همین خاطر نیازمند توجه جدی هستند. با این حال، توجه به ارزش‌های تاریخی و فرهنگی شهرها دیرسالی نیست که در میان مردم و مدیران شکل گرفته‌است. در عین حال، نیازهای امروز در تامین آب، برق، گاز و تلفن از یک سو و سامانه‌های مدرن آسایش در خانه‌ها، ممکن است حفظ و نگهداری دقیق خانه‌ها و عمارات تاریخی را با مشکل مواجه کند. این امر، اگر درست مدیریت شود، هیچ تاثیر منفی برای حفاظت از ارزش‌ها ندارد. در شهرهای بزرگ و کوچک جهان، از جمله در شهرهای تاریخی خاورمیانه، شاهد مرمت‌های معتبر شهری و حفاظت از آثار و میراث تاریخی و فرهنگی هستیم. «خیابان المعز» قاهره یکی از این نمونه‌ها است.

باغ نگارستان

به ابتدای حکومت ناصرالدین شاه، چون تعداد باغ‌های احداثی کم بود، این باغ (نگارستان) مورد توجه بود؛ خاصه حوض‌خانه آن که آب فراوان داشت. چه، هم قنات حاجی علی‌رضا آن را مشروب می‌کرد و هم از مجرای آب کرج که از بالای آن می‌گذشت، آب می‌گرفت. صاحب مرآت‌البلدان از این مجرای آب کرج و مرمتی که به زمان ناصرالدین شاه در آن شد چنین می‌آورد: «مجرای بزرگی که از بالای نگارستان حفر شده بود (این مجرا در زمان محمدشاه احداث گردیده بود) که آب از رودخانه کرج به شهر می‌آورد و قریب ده سنگ آبیگری دارد، در این وقت (۱۲۶۷ ه.ق.) مرمت می‌خواست. مبلغی دیوان اعلا خرج تعمیرات کرده، آن نهر لبالب از آب و ده شبان‌روز اهالی شهر را به‌طور فراوانی سیراب کرد. . . « در سال ۱۲۶۸، چون باغ‌های نزدیک شهر - سه باغ لاله‌زار، نگارستان و قصر قاجار - حاجت به مرمت داشت، به قول اعتمادالسلطنه در مرآت‌البلدان، در این باغ‌ها تعمیر اساسی شد.



(برگرفته از کتاب «باغ‌های تهران»؛ نوشته سید عبدالله انوار؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۷؛ ص ۷۳)

بی‌آلایشی این جهان کوچک چنان روشن است که خوگرفتگان به ضدارزش‌های کلانشهری، نقاب بر چهره زده و با باور به آن که همه چیز در بازار قیمتی دارد، در پی سوءاستفاده از آن بر می‌آیند - از مرد برای انجام معاملات زمین و دغل‌بازی استفاده می‌کنند - این خط روایی



اقتصاد پولی شهر که به عقلانیتی محاسبه‌گر گره خورده‌است، از سویی . . .

(برگرفته از کتاب «خاطره شهر»؛ نوشته س.م. حبیبی، حمیده فرهنگیان، ن. پورمحمدرضا و ص. شکوهی بیده‌ندی؛ انتشارات ناهید؛ چاپ اول؛ ۱۳۴۹؛ ص ۹۱)

دارالفنون

در مرکز شهر، در دسترس‌ترین نقطه، عمارت زیبایی هست، به نام دارالفنون. همه ماها آن را می‌شناسیم. برخی از ماها، حتی، خاطره‌ای از آن داریم. خود یا خویشانی از ما در آن‌جا درس خوانده‌اند. این عمارت زیبا و تاریخی، امروز، در اصلی‌ترین نقطه شهر، تنها و غریب مانده‌است. گاهی مراسمی در آن اجرا می‌شود، گاهی گردشگرانی راه کج می‌کنند و سری به آن می‌زنند. گاه خبری درباره آینده‌اش از زبان مدیر یا مسئولی شنیده می‌شود و گاه هیچ چیز! عمارتی فاخر ولی غریب در دل پراشوب شهر.

این عمارت، فقط یک ساختمان نیست. حتی فقط یک مدرسه نیست. بالاتر از آن، فقط یک دانشگاه نیست! این عمارت بخشی از هویت و تاریخ گذشته نزدیک ما است. این عمارت نماد واکنش ما به عدم برابری مان در فناوری آن زمان با جهان خارج است. این عمارت نشانه اصلاحگری حکومتی در گذشته نزدیک ایران است. این عمارت، دریچه‌ای به تفکرات جنبش مشروطیت ایران است. این عمارت، به تنهایی، یک ایران در یک مقطع تاریخی است. وقتی کشور ما در دو جنگ متوالی از روس‌ها شکست خورد، علاوه بر این که بسیاری از شهرهای شمالی کشور را از دست دادیم، علاوه بر این که الگو و گردنبدن زنان ایران را برای تامین غرامت جنگ به روس‌ها دادیم، غرورمان چنان جریحه‌ار شد که گویی دنیا به آخر رسیده‌است. زعمای قوم، به یک‌باره، از خود پرسیدند: چرا چنین شد؟



و ساده‌ترین جوابی که یافتند این بود که باختیم چون توپ نداریم، باختیم چون ادوات جنگی جدید نداریم. از آن سال‌ها به بعد بود که خریدن دانش یا فنون تولید نظامی یکی از اهداف حکومت شد. امیرکبیر دارالفنون را ساخت و به اتریشی‌ها اعتماد کرد که فنون را به ایران بیاورند.

چنین شد آیا؟ بگذریم که خود امیرکبیر فرصت نیافت شاهد فعالیت دارالفنون باشد. در همان روزهای اول راه‌افتادن دارالفنون، او را در حمام فین کاشان شهید کردند!